

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم آخوند در طلّیعه بحث جدید

مرحوم آخوند در انتهای بحث استصحاب تتمه، خاتمه و تذنیب را مطرح کردند. تتمه مشتمل بر دو مطلب که بحثش گذشت. در خاتمه هم دو بحث مطرح می‌شود؛ الف- نسبت بین استصحاب و سایر اصول عملیه (برائت، احتیاط و...) ب- تعارض بین الاستصحابین. در تذنیب نسبت بین استصحاب و قاعده‌ی تجاوز، فراغ، اصالة الصحة، ید، قرعه و... را مطرح می‌کنند. علت طرح این بحث در تذنیب بخاطر این است که آنها بنا بر مشهور اماره هستند و اصل نیستند.

نسبت بین استصحاب و اصول عملیه عقلی

تکلیف استصحاب با اصول عملیه‌ی عقلیه روشن است. دلیل برائت عقلی قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است و استصحاب عنوان بیان دارد لذا با آمدن استصحاب موضوع برائت عقلی از بین می‌رود و هکذا سایر اصول عقلیه. حتی اصول شرعیه‌ای که مساوق با اصول عقلیه است نیز همین حکم را دارد. به این بیان که در برائت شرعی چند جور دلیل داریم. برخی از ادله‌ی آن با مفاد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان مساوی است مانند «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»^[1] که عین مفاد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است. در تمامی این موارد استصحاب نسبت به اصول عنوان «ورود» را دارد که با آمدن استصحاب موضوع اینها حقیقتاً منتفی می‌شود.

نسبت بین استصحاب و اصول شرعیه

مثلاً در برائت شرعیه «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ»^[2] یا «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^[3] را داریم. محل بحث نسبت بین استصحاب و اصول شرعیه است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند همانطور که ما بین اماره و استصحاب قائل به ورود شدیم اینجا هم قائل به ورود می‌شویم. مرحوم شیخ هم همانطور که در آن بحث قائل به حکومت شدند اینجا هم مسئله‌ی حکومت را مطرح فرمودند و تخصیص و تخصص را نفی می‌کنند. قبل از ورود به انظار شویم ابتدا باید ابعاد بحث را کاملاً روشن کنیم^[4].

ابعاد بحث

الف- به جهت اینکه در ادله‌ی استصحاب لسان‌های مختلف وارد باشد ابتدا باید لسان ادله‌ی استصحاب را ملاحظه کنیم. ب-

بحث مجعول در باب استصحاب^[5] که ما به صورت مستوفی بحث کردیم. ج- بررسی عناوینی که در برائت شرعی وارد شده. در روایاتی که به عنوان دلیل برای برائت شرعی مطرح است، عناوین مختلفی داریم مانند «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرَدَّ فِيهِ نَهْيٌ» یا «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» و تعابیر دیگر.

در نگاه اول آنچه به ذهن می‌آید این است که دلیل استصحاب - لا تنقض اليقين بالشك- با دلیل برائت - «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرَدَّ فِيهِ نَهْيٌ» یا «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»- در یک ردیف هستند. چون همانطوری که مثلاً در مورد استصحاب می‌گوییم اگر چیزی نهی سابق دارد همان نهی را استصحاب می‌کنیم در مورد برائت شرعی هم می‌گوئیم الآن هم نهی دارد پس مصداق برای یرد فيه نهی است پس غایت دلیل برائت شرعی محقق می‌شود لذا برائت و مطلق بودن کنار می‌رود.

پس از یک طرف اگر تکلیف شک را «كل شيء مطلق» حل نکرد می‌گوییم «لا تنقض اليقين بالشك» و از طرف دیگر می‌گوئیم «لا تنقض اليقين بالشك» إلا در جایی که «كل شيء مطلق» جاری شود. یعنی اگر شما شکی داشتید و تکلیف این شک را «كل شيء مطلق» حل کرد یعنی شارع فرموده من می‌گویم «كل شيء مشكوك لك مطلق حتى تعلم یرد فيه نهی» یا «تعلم أنه حرام». البته بحث از اینکه مراد علم وجدانی است یا اعم از علم وجدانی یا غیر وجدانی در آینده می‌آید.

به عبارت دیگر یک محقق اصولی در بدو امر با این سؤال مواجه است که دلیل استصحاب و برائت شرعی روایات است و چرا باید یکی دیگری را تخصیص بزند؟! کما اینکه در بحث نسبت بین امارات و استصحاب که ما قائل به تخصیص شدیم گفتیم اینها چه فرقی با هم دارند؟ خبر واحد یک دلالت دارد و استصحاب هم مدلول یک خبر واحد است. ما هیچ راهی نداریم که بگوئیم استصحاب او را تخصیص می‌زند یا خبر واحد استصحاب را تخصیص می‌زند، اینجا هم همینطور است. بله در اصول عقلیه ما این مسئله را نداریم چون در اصولی عقلیه می‌گوئیم مفاد اصل عقلی عدم البیان است و استصحاب بیان است. موضوع احتیاط عقلی عدم وجود المؤمن من العقاب است و الاستصحاب مومن من العقاب.

کلام محقق اصفهانی در بحث

مرحوم محقق اصفهانی برای ورود از طرف مرحوم آخوند بیانی را ذکر کرده و بعد مورد مناقشه قرار می‌دهد. ایشان می‌گوید نظر مرحوم آخوند موضوع اصول شرعیه المشكوك بما أنه مشكوك است، كل شيء مطلق یعنی كل شيء مشكوك. یا مثلاً در كل شيء حلال غایت حلیت شرعیه علم یا ورود نهی است. می‌فرمایند آخوند می‌خواهد بگوید این علم ولو به وجه و عنوان، مراد علم تکوینی نیست، مراد علم وجدانی نیست ولو علم تنزیلی باشد، عنوانی باشد، به منزلة العلم باشد که می‌شود حجت.

به این بیان که وقتی برائت شرعیه جاری می‌شود، می‌گوئیم عنوان عدم نقض یقین به شک در این غایت است. حتی تعلم یعنی تعلم ولو بوجه و عنوان. اینجا مکلف علم به این عنوان، بگوئیم عنوان نقض یقین به شک. لذا چون این عنوان محقق غایت است در حقیقت مرحوم آخوند می‌گویند با استصحاب غایت ادله‌ی برائت شرعیه وجداناً محقق می‌شود. بنابراین استصحاب بر اصول شرعیه ورود دارد^[6].

اشکال محقق اصفهانی به مرحوم آخوند

مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند می‌گوید اولاً بین استصحاب و اصول شرعیه نه من جهة الموضوع و نه من جهة الغایة فرقی وجود ندارد به این بیان که موضوع در اصول شرعیه و استصحاب مشکوک بما أنه مشكوك است. همانطور که استصحاب در مورد مشکوک جاری می‌شود، در اصول شرعیه هم می‌گوییم اگر یقین مخالف حاصل شد باید آن را از بین برد. به عبارت دیگر

اساس اشكال مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند این است که چه فرقی بین اصول شرعیه نقلیه و استصحاب وجود دارد [7]!

ثانیا آمید گفتید استصحاب مانند اماره بر اصول شرعیه ورود دارد؟! بین استصحاب و امارات در دو جهت فرق وجود دارد به این بیان که امارات -مثل خبر واحد- نه موضوعشان عنوان مشکوک را دارد و نه مغیای به این غایت هستند. لذا نمی‌گوئید چون در حکم واقعی شک دارید خبر واحد حجیت پیدا می‌کند. در حالی که اصول عملیه شرعیه برای جاهل مرکب حجیت ندارد چون علم به اعتقادش دارد. مثلا اگر کسی علم دارد که اینجا پاک است. در این مورد اصل شرعی طهارت برای او معنا ندارد. یا اگر مثلا علم دارد نجس است -هر چند در واقع پاک است- اصل طهارت برای او معنا ندارد [8].

پس خلاصه این شد که مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید اوال بین اصول شرعیه مثل برائت و استصحاب نه من حیث الموضوع -موضوع هر دو شک است- فرق می‌کند و نه از حیث غایت -غایت در هر دو علم به خلاف است- ثانیا چرا می‌گوئید اماره و استصحاب عین هم هستند لذا بر اصول شرعیه ورود دارند در حالیکه بین الاستصحاب و الاماره دو فرق وجود دارد. فرق اول اینکه موضوع امارات متقوم به شک نیست، اما موضوع استصحاب متقوم به شک است. فرق دوم این است که حکم در امارات مغیای به علم است ولی در استصحاب چنین نیست [9].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

[1] □ اسراء، 15.

[2] □ وسائل الشیعة، ج 27، ص: 174.

[3] □ وسائل الشیعة، ج 17، ص: 89.

[4] □ کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص: 430: فالنسبة بینة و بینها هی بعینها النسبة بین الأمانة و بینة ف یقدم علیها و لا مورد معه لها للزوم محذور التخصیص إلا بوجه دائر فی العکس و عدم محذور فیة أصلا هذا فی النقلیة منها. و أما العقلیة فلا یکاد یشتبیه وجه تقدیمه علیها بداهة عدم الموضوع معه لها ضرورة أنه إتمام حجة و بیان و مؤمن من العقوبة و به الأمان و لا شبهة فی أن الترجیح به عقلا صحیح.

[5] □ آیا مجعول در باب استصحاب این است که شارع به شاک می‌گوید تو به منزله کسی هستی که یقین دارد؟ یا مجعول در باب استصحاب تصرف در مشکوک است؟ به عبارت دیگر آیا با دلیل استصحاب شارع تنزیلی را در ناحیهی شک مطرح کرده؟ یا اینکه در ناحیهی مشکوک مطرح کرده؟ و بحث در این است که مجعول در استصحاب چیست؟

[6] □ نهاية الدراية فی شرح الکفایة (طبع قدیم)، ج 3، ص: 290: أنّ موضوع الأصول هو المشکوک من جمیع الجهات، و الغایة هو العلم، و لو بوجه و عنوان فموضوع أصالة البراءة، و ان کان هو المشکوک، لکنه حیث علم حکمه بعنوان نقض الیقین بالشک، المطبق علیه فی ما کان له حالة سابقة کان معلوم الحرمة بوجه.

[7] □ نهاية الدراية فی شرح الکفایة (طبع قدیم)، ج 3، ص: 290: أنّ عنوان موضوع الاستصحاب أيضا هو المشکوک فعلاً من جمیع الجهات، و غایته هو الیقین و لو بوجه، و هذا الموضوع -بما هو محتمل الحلیة و الحرمة- معلوم الحلیة، فلا شک من جمیع الجهات و لا فارق بین موضوع الاستصحاب، و موضوع الأصول و لا بین غایته و غایتها.

- [8] □ از جاهایی که می‌شود روی قول مشهور بین اصول شرعیه و امارات را به خوبی تفکیک کرد همین مورد است یعنی می‌توانیم بگوئیم برای جاهل مرکب که هم جهل و هم علم به خلاف دارد، اصول شرعیه قابلیت جریان ندارد ولی امارات قابلیت جریان دارد، چون برایش حجت است.

یا مثلا اگر سؤال کنیم در مباحث فقهی اولا روایاتی وجود دارد که این روایات مطابق با واقع است و فرضا من یا شما به این روایات دسترسی پیدا نکردیم و ثانیا شما جهل مرکب دارید، آیا این روایت به عنوان یک طریق منجز برای شما فعلیت دارد یا نه؟

می‌گوید فعلیت دارد. اما اصول شرعیه اینطور نیست، برای این آدمی که الآن علم به خلاف دارد و جهل مرکب دارد جریان اصول شرعی بر او اصلاً معنا ندارد چون این اصلاً شک نیست، نمی‌توانیم بگوئیم این اصالة البرائة شرعی به حسب الواقع با این فعلیت دارد. روی مبنای مشهور که دنبال این هستند بین اصل و اماره فرقی را درست کنند این فرق به نظر من یک فرق خیلی خوبی است،

[9] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قدیم)، ج3، ص: 290؛ و ليس الاستصحاب كالأمانة، لئلا يكون موضوعها متقوماً بالشك، و لا حكمها مغنياً بالعلم، فلذا يدور الأمر فيها بالنسبة إلى الأصول بين التخصيص و التخصيص المحال، دون الاستصحاب بالإضافة إلى سائر الأصول.